

چند پسوند

دنبالۀ پسوند «-وار»

امثله‌ای از واژه‌های مذیل به «وار (پسوند اتصاف)» :

سوگوار = سوگ + وار (پسوند دارندگی و اتصاف) : مصیبت زده و صاحب
مانم و سوگدار را گویند (۱)

امیدوار = امید + وار (پسوند دارندگی و اتصاف) (۲) : دارنده امید ، صاحب
امید و امیدوار

تقصیروار = تقصیر + وار (پسوند دارندگی و اتصاف) (۳) : تقصیروار ، مقصر .
عیالوار = عیال + وار (پسوند دارندگی و اتصاف) : عیالدار ، معیل ،
صاحب عیال (۴)

سزاوار = سزا + وار (پسوند اتصاف) : لایق جزا و مکافات ، شایسته ،
قابل (۵)

سازوار = ساز + وار (پسوند دارندگی و اتصاف) : سازگار ، موافق مزاج
و سازور (۶). بطوریکه از معانی این واژه برمیآید «-وار» در این واژه مفید معنای «-گار»
و «-ور» است و بخصوص استعمال آن بدو فورم «سازور» و «سازوار» در مفهوم

۱ - برهان ص ۱۱۹۰ و غیبات اللغات ص ۴۸۴ ذیل «وار»

۲ - نهج الادب ص ۵۸۲

۳ - غیبات اللغات ص ۴۸۴ «ذیل وار»

۴ - نهج الادب ص ۵۸۲

۵ - برهان ج ۲ ص ۱۱۳۷ ح ، رک بامثله «وار پسوند لیاقت» ، ایضاً رک
به «وار در پهلوی» . ترکیب واژه و وظیفه «وار» در آن چندان روشن نیست

۶ - برهان ج ۲ ص ۱۰۷۱ متن وحاشیه

واحد حدس نگارنده را در مورد اینکه «وار دارندگی و اتصاف» صورتی دیگر از «ور» است تقویت میکند

استوار = است (۱) (استخوان) + وار (پسوند دارندگی و اتصاف) : استخواندار یا پا برجا یا پایدار و سخت و محکم و هیئت دیگر این کلمه که استوان باشد بی کم و بیش بهمین معنی است (۲)

دستوار = این واژه که در ضمن «وار پسوند لیاقت و مقدار» مورد بحث قرار گرفت در حاشیه برهان قاطع مذیل به «وار پسوند اتصاف» تشخیص داده شده است (۳). ولی البته باید در نظر داشت که «پسوند اتصاف» در حواشی برهان قاطع در مفهوم وسیع و کلی آن که محیط بر مفاهیم «شبهات و لیاقت و مقدار و دارندگی» است منظور میباشد (۴) در حالیکه مقصود نگارنده از «اتصاف» مفهوم اخص آن یعنی «دارندگی و صاحبی» است

۵ - «-وار» پسوند نسبت (۵). در این واژه ها پسوند «-وار» مفید معنی «نسبت» است :

شلوار = شل (ران) + وار (پسوند نسبت) معرب آن سر بال و سروال (۶)
گوشوار = گوش + وار (پسوند نسبت). نگارنده «گوشوار» را در صورتی که وصف واقع شود مذیل به «وار لیاقت» میدانند ولی صاحب «نهج الادب» گوید :
 «صاحب آنجمن گوید وار . . . از برای نسبت مانند زیور گوشوار یعنی منسوب بگوش . . .» (۷)

۱ - هم‌ریشه است، هسته و جزوی از واژه‌های مرکب استخوان، پیلسته، استودان یا ستودان و استوند (رک هرمزدنامه)

۲ - از هرمزدنامه ص ۲۶۷-۳۶۶

۳ - برهان ج ۲ ص ۸۶۲

۴ - رک برهان ج ۲ حاشیه صفحات : ۷۴۰ ، ۸۶۲ ، ۱۱۳۷ ، ۱۱۹۰ ، ۱۲۳۷

و دیگر صفحه ها

۵ - رک : غیبات اللغات ص ۴۸۴ ذیل «وار» ، نهج الادب ص ۶۰۴ ، برهان ج ۲

حاشیه صفحات : ۱۲۳۷ ، ۱۲۸۹

۶ - برهان ج ۲ ص ۱۲۸۹ ح ۸

۷ - نهج الادب ص ۶۰۴

دستوار = دست + وار (پسوند نسبت): «...مودست برنجن را نیز گفته اند که دستینه زنان باشد» (۱)، باعتبار «دستوار = دستینه» می‌توان از «وار» مفهوم نسبت دریافت زیرا «-ینه» پسوند نسبت است

۶ - «-وار» پسوند فاعلی (۲). صاحب نهج‌الادب از قول صاحب انجمن بکی از معانی «وار» را «فاعلی» ذکر میکند مانند:

راهوار = راه + وار (پسوند فاعلی) (۲)

ولی همچنانکه خان آرزو گوید «وار» در «راهوار» نیز نظیر «جامه‌وار و شاهوار» بمعنی «درخور و لائق» است (۲)

۷ - «-وار» مغیر «بار»:

خروار = خر + وار (= بار): باریک خر، باری که خر تواند بر داشت - مجازاً بار اسب و شتر:

مر خر بدرا بطمع کاه وجو آرد زیرک خر بنده، زیربار بخروار

«ناصرخسرو بلخی ۱۶۴» (۳)

پیلوار = پیل + وار (بار) مانند: خروار، استروار: «در یک شب (مسعود غزنوی) علوی زینبی را که شاعر بود یک پیل‌وار درم بخشید، هزار هزار درم چنانکه عیارش در ده درم نقره نه‌ونیم آمدی و فرمود تا آن صلت گران را بر پیل نهادند و بخانه علوی بردند» «بیتهقی ص ۱۳۱» (۴)

توضیح:

از آنجا که مقصود معرفی انواع پسوند معروف و متداول «-وار» که از ریشه «bar = بردن» است، میباشد متعرض انواع دیگر «-وار» نمیشویم چنانکه در واژه‌های «فروار» و «پروار» پسوند «-وار» از ریشه «var» بمعنی «حفاظت» پناه دادن، پوشانیدن، نهفتن است (۵). و ذکر «-وار = بار» نیز بعلمت هم‌ریشه

۱ - برهان ج ۲ ص ۸۶۲

۲ - وک نهج‌الادب ص ۶۰۴

۳ - از برهان ج ۲ ص ۷۴۰ ح

۴ - برهان ج ۱ ص ۴۴۸ ح ۲

۵ - وک: Horn. Grundriss der Neupersischen Etymologie. Strassburg

823 و P304، 1893. ایضاً وک: برهان ج ۱ ص ۳۹۱ ح ۲، ج ۲ ص ۱۴۷۳ ح ۲

بودن «وار» (پسوند معروف مورد بحث) و «وار = بار» است (۱)
«-واره»

پسوند «-واره» صورتی دیگر از «-وار» و هم‌ریشه و هم‌مفهوم آن می‌باشد (۲) این پسوند در پهلوی بصورت «-vâarak» مأخوذ از فورم «vâraaka» آمده است. واژه پهلوی «gôshvâarak» که معادل اوستایی آن gaoshâvare و معادل فارسی آن «گوشواره» می‌باشد منبیل بهمین پسوند است (۳). استادپور داود «واره (= وار)» را که در واژه‌های «گوشواره»، «گاهواره»، «چراغواره» دیده می‌شود معادل اوستایی و پارسی باستان bara از ریشه bar نوشته‌اند (۴). مثالی چند از واژه‌های منبیل به «واره»:

گوشواره = گوش + واره (پسوند نسبت و لیاقت)

مشتواره = مشت + واره (پسوند مقدار و لیاقت) (۵)

گریواره = گری (گردن) + واره (پسوند نسبت و اتصاف). یا = گریو

(گردن) + واره (پسوند) با حذف يك وار «فرهنگ نظام»، جمعاً یعنی لایق گردن (قس: گوشواره) «رشیدی»:

ز بزم مخنقه یافت شاخ گل منظوم چوباد کرد گریواره شجرمنثور

اثیر اخسبکتی «رشیدی» (۶)

گاهوار و گهواره = گاه و گه + واره (پسوند شباهت) (۷)، مهد

چراغواره = چراغ + واره (ظاهراً نسبت و لیاقت): مشکوة و قندیل حافظ

چراغ از باد (۸). «چراغ بره = چراغ + بر (بردن) + ه (پسوند آلت)» نیز بهمین

۱ - هردو از ریشه «bar = بردن»

۲ - رك «تبعات ایرانی» ص ۲۹۲ بعد، «وندهای های پارسی» بخش چهارم

ص ۶۰ - ۵۷، «هرمزنامه» ص ۶۷-۳۶۶، «نهج‌الادب» ص ۶۰۰ و ۶۰۴

۳ - تبعات ایرانی

۴ - هرمزنامه ص ۶۷-۳۶۶

۵ - بمعنی مقدار مشت «نهج‌الادب» ص ۶۰۴. گفتیم که مفهوم مقدار استنباطیست

متفرع بر لیاقت

۶ - برهان ج ۳ ص ۱۸۰۷ ذیل «گریواره» که تصحیف «گریواره» است

۷ - نهج‌الادب ص ۶۰۰

۸ - رك: برهان ج ۲ ص ۶۲۷ و ۶۲۸ متن و حاشیه

معناست (چراغدان و عبری مشکوة: قندیل و ظرفی که در آن چراغ روشن کنند تا باد نکشد) (۱). مقایسه «چراغ واره» و «چراغ بره» از نظر اشتراك وظيفه «-واره» و «-بره» و از لحاظ توجه بریشه «واره» (bar بردن) مفید است

پشتواره = پشت + واره (پسوند مقدارولیاقت)، بروزن خشك پاره مقداری از هرچیز باشد که آنرا بر پشت توان برداشت (۲)، در خورپشت، فراخور پشت و مقداریکه بردوش توان کشید: «خداوند خانه بر جست و چوبدستی برداشت و شانه‌هایش بکوفت و میگفت: عمر عزیز بزبان آوردم و مال بدست کردم تا تو کافر دل پشتواره بندی و ببری. کليلة و دمنه»

همواره = هم + واره (وظیفه «واره» در این واژه برنگارنده روشن نیست)

دستواره = دست + واره (پسوند لیاقت و مقدار، نسبت، شباهت) (۳)

فقواره = فغ (بت) + وار (پسوند شباهت) + ه (زائد) = بت‌وار: کسیکه

از کثرت اندوه و غم و خجالت و دهشت و حیرت حرف نزند و خاموش نشسته باشد مانند بت که صورت آدمی دارد و خاموش و ساکت است و چنین کس را نقش دیوار نیز گویند... فقواره بزبادت‌ها دقیقی گفته:

ای کرده جهانی بجفا غمخواره تا روی تو دیدم شده‌ام فقواره (۴)

باتوجه بکیفیت استعمال کلماتی چون «گوشوار» و «دستوار» و فرق باریکی که بین فورم بی‌هاء و مدیل بهاء این واژه‌هاست بنظر نگارنده می‌توان این هاء را «پسوند تبدیل وصف با اسم» نامید زیرا «گوشوار» و «دستوار» قیاساً وصف هستند چنانکه می‌توان گفت «گوهر گوشوار» و «زیور دستوار» ولی با اضافه پسوند هاء مختفی (مخفف «-ak» پهلوی) تبدیل به اسم میشوند: «گوشواره»، «دستواره»؛ اما در زبان فارسی رفته رفته این فرق از بین رفته است چنانکه «گوشوار» صورت اسم بخود گرفته:

گوشوار زرد و لعل ارچه گران دارد گوش دور خوبی گذران است نصیحت بشنو «حافظ»

۱ - رك برهان ج ۲ ص ۶۲۷ و ۶۲۸ متن و حاشیه

۲ - برهان ج ۱ ص ۴۰۹

۳ - رك متن برهان ص ۸۶۲ ج ۲ ذیل «دستوار و دستواره»

۴ - نهج‌الادب ص ۶۰۰

«واری»

صاحب نهج الادب شکل دیگر-ری از پسوند مورد بحث را که «-واری» است در ضمن «حروفی که افاده معنی شبه و مانند کنند» یاد میکنند و میگویند لهجه مردم توران است: «واری به یای معروف نیز آمده چنان که گلواری و نبات واری و این محاوره اهل توران است از جواهر الحروف» (۱). در لهجه آذربایجانی نیز پسوند «-vâri» بکار میرود چنانکه گویند: «türki-vâri = ترکی وار (مانند ترکان: المعجم ۱۶۷)» ترکوار (لایق و درخور ترکان: رک به «وار پسوند لیاقت» که ذکر آن گذشت)، ترکانه و لایق ترکان و مفهوم «دهاتی وار» بسادگی، بدون رعایت آداب و رسوم و ادب» اراده کنند (۲)

۲ - نهج الادب ص ۶۰۰

۲ - ازین قبیل اصطلاحات در لهجه «ترکی - آذری» یعنی زبان امروزین مردم آذربایجان کم نیست چنانکه گویند:

«فلانی سخت ترک است». بلهجه آذربایجانی: *filân kas cox türk bir âdâm-di*

«بگذار ترکیش (یا: ترکی واریش) را بگویم». بلهجه آذربایجانی:

boy türküsün (türküvârəsən) diyim

«بیچاره سخت ترکه سایه است». بلهجه آذربایجانی: *be-cârâ cox türkasâyâ-di*

«türkasâyâ» که در کتابهای ادبی ترکی بصورت «ترک صادق» میآید ظاهراً

تلفظی از «ترک ساده» است و امکان پیدایش «sâyâ» از تلفظ خاص و محلی «ساده» بیشتر است تا از «صادق» عربی.

بعلاوه «سادگی» در زبان فارس تقریباً همان مفهوم «ترکه سایه بودن» آذری را

میرساند درحالیکه از «صداقت» آن مفهوم مستنبط نیست یعنی بین «صداقت» و «ترکه سایه بودن» همان اختلاف مفهوم وجود دارد که بین «صداقت» و «سادگی و ساده لوحی».

تذکر این نکته لازم است که اشاره باین مبحث صرفاً از لحاظ تحقیق علمی و ایجاب

توضیح واژه مبعوث عنه بود و نگارنده را در اینمیان جز نقل تمبیری موجود در زبان امروزین آذربایجان گناهی نیست.

این اصطلاحات و تعبيرات در زبان «ترکی - آذری» نماینده طرز تفکر

و تمایز ایرانی و آذری و یکی از مدارک متین و شاخص «خیل و نا اصیل بودن زبان فعلی

آذربایجان است و حاکی از محفوظ ماندن طرز تعبیر و اندیشه ایرانی (آذری) با وجود غلبه

ظاهری قالب زبان بیگانه میباشد

انواع اصلی «وار»

چنانکه دو ضمن بحث از انواع ششگانه «وار» (۱) دیدیم مفهوم «مقتار» استنباطی متفرع بر مفهوم «لیاقت» است و «جامه‌وار و خانه‌وار» مفهوم «فراخور يك جامه و خانه و لایق جامه و خانه» را میرساند. مفهوم «فاعلی» نیز همچنانکه خان‌آرزو گوید استنباطی خاص بمناسبت جوهر واژه منظور از مفهوم «لیاقت» است یعنی «راهوار» که بعنوان مثال «پسوند فاعلی» ذکر میشود در حقیقت مفهومی جز «در خور و لایق راه» ندارد. با تصق در وظیفه «وار» در واژه‌های «شلوار، گوشوار، دستوار» که امثله «وار نسبت» هستند در می‌بایم که «وار پسوند نسبت» نیز جز «پسوند لیاقت» نیست. بدین ترتیب «وار» دارای سه نوع اصلی خواهد بود: انصاف، لیاقت، شباهت.

از نظر رابطه ریشه شناسی و مناسبت معنوی و اقتران وظیفه با ریشه و بن کهن می‌توان گفت «پسوند انصاف» اول پیدا شده است و ربط لغوی با ریشه «bar» دارد و اشتراك وظیفه آن در این مورد با «پسوند در» مؤید این نظر است؛ قسم سوکوار، امیدوار، داشور، تاجور، taka-bara. مفهوم لیاقت استنباطیست بعد از فراموشی مفهوم و ریخت اصلی پسوند. مفهوم شباهت بعد از مفهوم «لیاقت» بوجود آمده است و بهمین علت مثالهای اصیل و باستانی که در زبان فارسی باقی مانده از دو نوع اول یعنی «لیاقت و انصاف» است: امیدوار، سزاوار، گوشوار، استوار و شلوار. پس درباره انواع سه‌گانه «وار» می‌توان چنین گفت:

- ۱ - «وار لیاقت و شباهت» که در آخر «اسم» و «اسم صفت» (۲) می‌آید و ایجاد صفت میکند: گوهر شاهوار، آتش خورشیدوار و دستار سگری‌وار
- ۲ - «وار شباهت» که در آخر «اسم» و «اسم صفت» می‌آید و تولید قید میکند: سدی‌وار دوستی بقیامت بردن، دیوانه‌وار سخن گفتن و حجاب‌وار کلاه انداختن.

۱ - یعنی «وار شباهت»، «وار لیاقت»، «وار مقدار»، «وار انصاف»، «وار نسبت» و «وار فاعلی»

۲ - مقصود از «اسم صفت» اسم‌هایی نظیر «دیوانه و دشمن» است که در عین موصوف بودن متضمن وصف خود نیز میباشند، یا وصف‌هایی که جانشین موصوف توانند بود

برای توجیه و تفسیر این نوع «قید» ها اگر «وار» در آخر «اسم» واقع شده باشد می‌توان بجای ترکیب «مانند...» گذاشت ولی اگر «اسم صفت» مذیل به «وار» گردد باید «اسم صفت» را جمع ذکر کرد یعنی «مانند...ها» چنانکه :

«سعدی‌وار» دوستی بقیامت بردن = «مانندسعدی» دوستی بقیامت بردن

«جباب‌وار» کلاه انداختن = «مانند جباب» کلاه انداختن

«دیوانه‌وار» سخن گفتن = «مانند دیوانه‌ها» سخن گفتن

«دشمن‌وار» رفتار کردن = «مانند دشمنان» رفتار کردن

و علت این اختلاف این است که در تراکیب مرکب از اسم و پسوند مفهوم «اسم» قاطع و روشن است در حالیکه در تراکیب مرکب از اسم صفت و پسوند جنس متصفین این صفت منظور است نه چیز و شخص معین و مشخص

۳ - «وار انصاف و دارندگی» که در آخر «اسم» آید و تولید «صفت» کند :

عیالوار ، تقصیروار و سوگوار ، این «وار» هم وظیفه است با «ور»

ازین توضیح نتیجه می‌گیریم که «وار پسوند شباهت» ممکن است قید بسازد یا صفت ، و صفت ممکن است مذیل پسوند لیاقت یا شباهت یا مقدار یا انصاف یا فاعلی یا نسبت باشد ، ولی قید تقریباً نمی‌تواند جز به «وار شباهت و گاهی انصاف» مذیل باشد .

واژه‌های «بت‌وار» ، گاهوار ، موسیچه‌وار ، دیووار و خورشیدوار» که در ضمن امثله ذکر آنها گذشت اصالت معنی تشبیه و واژه‌های «گوشوار ، ترکوار و شاهوار» که بکلی فاقد مفهوم شباهت و اصالت معنی لیاقت و نسبت را برای «وار» در زبان فارسی می‌رسانند

تشخیص انواع «وار»

واژه مذیل به «وار» ممکن است صفت قرار گیرد یا قید :

۱- اگر قید قرار گیرد معمولاً «وار» مفهوم شباهت و گاهی انصاف را خواهد رساند

۲- اگر صفت قرار گیرد برای تشخیص اینکه «وار» پسوند شباهت است یا لیاقت یا انصاف :

الف - اگر مناسبت بین موصوف و لغت اول صفت مذیل به «وار» از نوع شباهت بوده وجه شبهی بین موصوف و لغت اول واژه مذیل به «وار» وجود داشته باشد «وار» پسوند شباهت است :

آتش خورشیدوار : آتش شبیه خورشید

آتش : موصوف . خورشید وار : صفت مذیل به وار ، خورشید : لغت اول

صفت

ب - اگر مناسبت بین موصوف و لغت اول صفت از نوع لیاقت باشد یعنی رابطه‌ای از نوع شباهت و غیره ج-ز لیاقت بین دو طرف متحقق نبود «وار» پسوند لیاقت است :

گوهر شاهوار - حصیر خانه‌وار

که بین «گوهر» و «شاه» در مثال اول و «حصیر» و «خانه» در مثال دوم فقط مناسبت لیاقت (یا متفرعات لیاقت چون مقدار) محتمل است .

ج - اگر بین موصوف و لغت اول صفت مذیل به وار رابطه اتصاف و دارندگی بر قرار بوده موصوف دارنده لغت اول صفت مذیل به «وار» باشد، «وار» پسوند اتصاف و دارندگی است :

مرد امیدوار : «مرد (موصوف)» دارنده «امید (لغت اول «امیدوار»)» است

او سوگوار است : «او (موصوف یا مسندالیه)» دارنده «سوگ (لغت اول «سوگوار»)» است .

توضیح :

بعضی از واژه های مذیل به «وار» محتمل هر دو مفهوم (شباهت و لیاقت) هستند مثل «خروار ، آزادوار ، آزاده‌وار و رودکی وار» :

طبع خروار = ، طبعی چون طبع خر، طبع لایق و درخور
پند آزاده‌وار = پندی چون پند آزادگان ، پند در خور آزادگان

غزل رودکی وار = غزل چون غزل رودکی ، غزل در خور رودکی

بطور کلی اگر در صفات مذیل به «وار» بین موصوف و لغت اول صفت مذیل به «وار» شباهت باشد «وار» قطعاً «پسوند شباهت» است :

آتش خورشیدوار : «آتش (موصوف)» شبیه «خورشید (لغت اول صفت)» است .

و اگر چنین نباشد امکان دارد موصوف را «در خور و لایق لغت اول ترکیب مذیل به وار و مناسب آن» گرفت یا اینکه موصوف را شبیه «ترکیب اضافی که موصوف سابق الذکر مضاف آن ترکیب و لغت اول ترکیب مذیل به وار مضاف الیه آن باشد» دانست :

الف - در مثال «طبع خروار» چون «طبع (موصوف)» شباهتی باخر (لغت اول صفت «خروار») ندارد پس یکی ازین دو توجه را باید در نظر گرفت :

۱ - «طبع (موصوف)» در خور و لایق «خر (لغت اول «خروار»))» و مناسب آن تواند بود.

۲ - «طبع (موصوف)» شبیه «طبع خر (ترکیب اضافی متشکل از موصوف و لغت اول ترکیب)» است .

ب - در مثال «بندآزاده وار» نمی توان «بند» را شبیه «آزاده» گرفت پس :

۱ - ممکن است «بند» در خور «آزادگان» و مناسب آنان باشد .

۲ - امکان دارد منظور «بندی چون بندآزادگان» باشد .

ج - در «غزل رودکی وار» غزل نمی تواند شبیه «رودکی» باشد بلکه :

۱ - ممکن است «غزل» لایق و درخور «رودکی» باشد.

۲ - و امکان دارد «غزلی چون غزل رودکی» مراد باشد.

باید در نظر داشت که اهل زبان بتسامح «طبع خرمانند» صورت خرمانند، بندآزاده مانند و غزل رودکی مانند» بکار برند ولی طبعاً از این استعمالات «طبعی مانند طبع خر» صورتی مانند صورت خر، بندی چون بندآزادگان، غزلی چون غزل رودکی» منظور دارند .

در مواردی نیز که ترکیب مذیل «وار» قید قرار گیرد مثل «عاشق وار درخود کشیدن» و «اقبال وار روی برتافتن» مقصود شباهت حال و فعل فاعل فعل با حال «لغت اول ترکیب» است نه باخود «لغت اول ترکیب» و می توان «حال و فعل فاعل» را در خور و لایق «لغت اول ترکیب مذیل بهوار» دانست :

الف - در مثال «عاشق وار درخود کشید» منظور شباهت حال و فعل فاعل «در خود کشید» با حال و فعل «عاشق» است یعنی «او را در خود کشید چون در خود کشیدن عاشقان یا چنانکه عاشقان در خود کشند» و درخود کشیدنی در خور و لایق عاشقان» نیز می توان گفت

ب - در مثال «اقبال وار روی برتافت» مقصود «روی برتافتنی چون روی برتافتن اقبال» است یا «روی برتافتنی لایق و درخور اقبال» جز اینکه دراین مولد

اراده طبیعی اهل زبان مفهوم شباهت است نه مناسبت و لیاقت .

چند مثال قابل توجه از کلمات مذیل به «-وار»

مردانه وار : این ترکیب جالب در دیوان حافظ و منطق الطیر عطار دیده میشود:

دل بمی دربند تا مردانه وار	کردن سالوس و تقوی بشکنم «حافظ»
همچو خورشید سبک رو فرد باش	صبر کن مردانه وار و مرد باش

«منطق الطیر چاپ اصفهان . ص ۷۱»

«مردانه وار» از لحاظ قیاس زبان فارسی صحیح بنظر نمی آید زیرا پسوند «-انه» نیز نظیر پسوند «-وار» مفید مفهوم «لیاقت و شباهت» است ، و جمع این دو پسوند نا صحیح و حداقل غیر لازم میباشد چنانکه عبارت «دل بمی دربند تا مردانه کردن سالوس و تقوی بشکنم» خود کامل است و احتیاجی به «مردانه وار» احساس نمیشود ، و «مردانه وار» در بیت حافظ عیناً نظیر «آزادانه وار» است در عبارت «آزادانه وار سخن گفتم» (بجای «آزادانه سخن گفت») که از لحاظ معاومه و گفتار اهل زبان مردود و از نظر قاعده و قانون استعمال پسوند مورد بحث ناصحیح است و جز تضعیف صفت یا قید مذیل به «-انه» فایده ای ندارد (یعنی از «مردانه وار» مردی و مردانگی ضعیف تر از «مردانه» و شبیه بدان و از «آزادانه وار» آزادی فروتر از «آزادانه» و شبیه بدان بنظر می آید، که البته حافظ و عطار را چنین مقصودی نبوده است)؛ اینجاست که تصور «وار زائد» یا «وار تاکید» پیش می آید . باید در نظر داشت که گاهی آمدن «وار» در آخر کلمات مذیل به «-انه» اشکال ندارد مانند «دیوانه وار» و علت آن اینست که کلمه چنان جوش خورده که وظیفه مستقل «-انه» در آخر آن روشن نیست و اهل زبان از آن مفهوم ترکیبی یعنی «دبو+انه» را در نمی یابند بلکه «دیوانه» رو به رفته «اسم صفت مستقل و مفرد» محسوب میشود و از «دیوانه وار» مفهوم «مجنون وار» درک میکنند نه «مجنونانه وار» ؛ ولی بهر حال حافظ و عطار از آنها هستند که در اینقدر بایشان اقتدا توان کرد . ترکیب مردانه وار چنین است :

مردانه وار = مرد (اسم صفت) + انه (پسوند لیاقت و شباهت) + وار (؟)

بزرگ وار : بزرگ (صفت) + وار . این ترکیب از نظر قیاس غریب مینماید .

اگر این کلمه برای چیزهای مناسب و لایق بزرگان صفت قرار می گرفت «وار» پسوند

لیاقت محسوب میشد : رفتار بزرگوار ، جامه بزرگوار ؛ و اگر نظیر «مردانه‌وار ، دیوانه‌وار ، و آزادوار» قید برای فعلی قرار می‌گرفت (: در خدمت وزیر ، بزرگوار سخن گفت . یعنی : چون بزرگان سخن گفت) اشکالی نداشت ولی وجه صفت قرار گرفتن آن برای اشخاص و رجال چندان روشن نیست و چنانست که بگوئیم : مرد دیوانه‌وار مرد آزادوار . از استقصای ناقصی در مورد واژه های مختوم به «وار» چنین بر می‌آید که واژه های متشکل از «اسم صفت» و «وار» می‌توانند قید واقع گردند (با پسوند شباهت) یا صفت برای چیزهای لایق و مناسب متصفین بصفتی که جزء اول ترکیب است قرار گیرند (پسوند لیاقت) ولی معمولاً صفت برای ذوی العقول قرار نمی‌گیرند و بهمین جهت ترکیب «بزرگوار» و «ناپاک وار» شکل استثنائی دارد؛ باید افزود که بر اساس توجه باراده و استعمال اهل زبان نوعی مفهوم اتصاف در واژه «بزرگوار» در خواهیم یافت منتهی اتصافی که با اتصاف عادی نظیر «امیدوار ، سوگوار» فرق دارد و بهتر است آنرا «اتصاف و تاکید» بنامیم زیرا در «بزرگوار» تعظیم بیشتری نسبت به «بزرگ» حس میشود و «بزرگ» صفت عادی در مقابل «کوچک» است در حالیکه «بزرگوار» حاکی از عظمت معنوی میباشد .

ناپاک‌وار :

همه نره دیوان ناپاک‌وار ابا لشکر سه‌گین بی‌شمار «بهرام‌پژدو»

= ناپاک + وار (پسوند اتصاف و تاکید) (۱). البته نباید فراموش کرد که پسوند «وار» در این واژه وظیفه اتصاف بدان مفهوم که در «امیدوار و سوگوار» دیدیم ندارد بلکه از هر لحاظ قابل مقایسه است با «بزرگوار» . حدس زائد بودن «وار» نیز در این واژه قابل اعتنا و توجه است

سزاوار = سزا + وار (پسوند اتصاف). اساس تحقیق در باره این واژه و وظیفه

«وار» در آن باید بر درك مفهوم واقعی واژه مرکب و تشخیص صیغه واژه «سزا» قرار گیرد . سزا دو معنی دارد : پاداش و لایق و سزاوار ، که مفهوم دوم با صیغه وصفی «سزا» از مصدر «سزیدن» مناسبتر است (۲). اگر چه وظیفه وار و مفهوم سزا در این

۱ - اگر « وار » را در این ترکیب پسوند تشبیه بگیریم موجب تضعیف صفت

«ناپاک» خواهد شد، یعنی «چون ناپاکان».

۲ - بهلوی sacâk صفت مشبیه از sacitan . رك برهان ج ۲ ص ۱۱۲۷

واژه چندان روشن نیست نگارنده وظیفه « وار » را در این واژه نوعی اتصاف می‌پندارد . قس :

«سزاوار» و «ناسزا» (۱) را با :

«امیدوار» و «ناامید (= * ناامیدوار یا بی‌امید)»

نومیدوار :

بعد سه روز و شب حیران و زار بردگان بنشسته بدنومیدوار «مثنوی»

نومیدوار = نومید + وار (پسوند شباهت) : چون نومیدان

شکسته‌وار :

گرم بگوشه چشمی شکسته‌وار به بینی فلك شوم بیزرگی و مشتری بسعادت
ایضاً : شکسته‌وار بدرگامت آدمم که طیب «طبیات سعدی»

ببومیایی لطف توام نشانی داد «حافظ»

= شکسته + وار (شباهت) : چون شکستگان و مثل خسته دلان و افتادگان
بنده‌وار :

دعاگوی ایندولتم بنده‌وار خدایا تو این سایه پاینده‌دار «بوستان سعدی»

= بنده + وار (شباهت) : چون بندگان

مردوار :

گر تو جانی برفشانی مردوار پرتال جان علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
بس که جانان جان کند بر تونشار
«منطق الطیر عطار»

ایضاً : یکی پیش خصم آمدن مردوار دوم جان بدر بردن از کارزار «سعدی»

= مرد + وار (شباهت) : چون مردان

پریوار :

کیست آن لعبت خندان که پریوار برفت
که قرار از دل دیوانه بیکبار برفت «طبیات سعدی»

= پری + وار (شباهت) : مثل پری

پدروار :

پدروار خشم آورد بر سر «بوستان سعدی»

بفرمانبران بر ، شه دادگر

= پدر + وار (تشبیه) : مثل پدر

سوگوار :

باز اسمعیل را بین سوگوار کیش او قربان شدن در پیش یار «منطق الطیر عطار»

= سوگ + وار (پسوند اوصاف و دارندگی) : عزادار

☆☆☆

در خاتمهٔ مبحث «وار» از اطنایبکه رفت پوزش میطلبید و از خوانندگان دانشمند این یادداشت‌های ناچیز، انتظار دارد که با انتقاد و راهنمایی‌های خود نگارنده را در تکمیل این مقال یاری دهند .

تبریز . ۱۹ اسفندماه ۱۳۳۴

منوچهر مرتضوی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی